

اختلاف در صلاحیت در آیین دادرسی مدنی ایران

حمید ابهری*

استادیار گروه حقوق خصوصی دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه مازندران

(تاریخ دریافت: ۱۳۸۸/۳/۱۳ - تاریخ تصویب: ۱۳۸۹/۸/۲۵)

چکیده:

یکی از مباحث مهم آیین دادرسی مدنی، بحث اختلاف در صلاحیت مراجع قضائتی است. عنوان فصل دوم باب اول قانون آیین دادرسی دادگاه های عمومی و انقلاب در امور مدنی مصوب ۱۳۷۹ (مواد ۲۶-۳۰)، اختلاف در صلاحیت و نحوه حل آن است لیکن در این فصل، اختلاف در صلاحیت ذاتی از صلاحیت محلی تفکیک نشده است. علاوه بر این، صلاحیت نسبی نیز یکی از اقسام صلاحیت است که ظاهراً مقنن آن را با صلاحیت محلی یکی دانسته است. خواهیم دید که این دو نوع صلاحیت با یکدیگر تفاوت دارند. در فصل مزبور، اشاره ای به اختلاف در صلاحیت نسبی نشده است. در این مقاله، ضمن تفکیک صلاحیت محلی از نسبی، مفهوم اختلاف در صلاحیت و اقسام مختلف آن و نحوه حل این اختلافات مورد بررسی قرار می گیرد.

واژگان کلیدی:

اختلاف، صلاحیت، ذاتی، محلی، نسبی.

Email: hamid.abhary@gmail.com

* فاکس: ۰۱۱۲۵۳۴۲۱۰۲

برای اطلاع از دیگر مقالات منتشر شده از این نویسنده در همین مجله، به صفحه پایانی این مقاله نگاه کنید.

مقدمه

صلاحیت در لغت به معنای شایستگی، در خوری، سزاواری و اهلیت است (دهخدا، ۱۰، ۱۳۷۷، ص ۱۵۰۰۵). از لحاظ حقوقی در قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور مدنی^۱ مصوب ۱۳۷۹ تعریفی از صلاحیت به چشم نمی‌خورد اما می‌توان گفت که صلاحیت، تکلیف و حقی است که مراجع قضاوتی (اداری یا قضایی) در رسیدگی به دعاوی، شکایات به حکم قانون دارا می‌باشند (شمس، ۱۳۸۳، ص ۳۹۲ و مدنی، ۱۳۷۶، ص ۱، ص ۴۶). گاهی اوقات، ممکن است در مورد صلاحیت بین مراجع قضایی اختلاف حاصل شود. مواد ۲۶ تا ۳۰ قانون آیین دادرسی مدنی درباره اختلاف در صلاحیت است لیکن در این قانون، از اختلاف در صلاحیت تعریفی بعمل نیامده است. حقوقدانان، تعاریف متعدد از اختلاف در صلاحیت ارائه کرده‌اند. برخی اختلاف در صلاحیت را این‌گونه تعریف کرده‌اند: «اختلاف در صلاحیت این است که دادگاهی در رسیدگی به دعوا با مرجع دیگری اختلاف پیدا می‌کند، به این معنی که تنها خود را صالح رسیدگی دانسته و از دیگری نفی صلاحیت می‌کند و یا بر عکس از خود نفی صلاحیت کرده و دادگاه یا مرجع دیگر را صالح به رسیدگی می‌داند» (صدر زاده افشار، ۱۳۸۲، ص ۳۲۸). این تعریف قابل انتقاد است زیرا اگر یک مرجع از خود نفی صلاحیت نماید و مرجعی دیگر را صالح بداند، چنانچه مرجع مرجوع الیه نیز از خود نفی صلاحیت نماید و مرجع اول را صالح بداند، آنگاه اختلاف به وجود آمده است (ارفع نیا، شعبانی، ۱۳۸۱، ص ۷۲). در صورت پذیرش صلاحیت از سوی مرجع دوم، اختلافی محقق نمی‌شود. تعریف دیگر که از اختلاف در صلاحیت به عمل آمده است، از این قرار است: «اگر در موضوع یک دعوی دو دادگاه دادگستری و یا دادگاه دادگستری و مراجع غیر وابسته به دادگستری هر دو خود را صالح دانسته و یا هر دو از خود نفی صلاحیت نمایند، در این صورت اختلاف در صلاحیت نفیاً یا اثباتاً محقق می‌شود» (شمس، همان، ص ۴۴۲).

بنابراینچه گفته شد، اختلاف در صلاحیت وقتی محقق می‌شود که مراجع قضاوتی نسبت به صلاحیت یا عدم صلاحیت، مرجع دیگر را حسب مورد صالح یا ناصالح بدانند. به عبارت دیگر، اختلاف در صلاحیت وقتی تحقق می‌یابد که دو یا چند مرجع در مقابل و روبروی یکدیگر ایستاده و هر کدام حسب مورد، مرجع دیگر را صالح یا ناصالح به رسیدگی بدانند.

۱. در این مقاله، این قانون به اختصار، قانون آیین دادرسی مدنی نامیده می‌شود.

اختلاف در صلاحیت اقسام مختلف دارد که باید آنها را از یکدیگر تفکیک کرد و حکم هر مورد را مشخص کرد. اختلاف در صلاحیت ها را می توان از جهت منفی یا مثبت و همچنین از جهت اختلاف در نوع صلاحیت (ذاتی، محلی، نسبی) تقسیم بندی کرد.

گفتار نخست: اختلاف نفیی یا اثباتی در صلاحیت

مرجعی که دعوا در آن مطرح گردیده، چنانچه خود را صالح نداند، با صدور قرار عدم صلاحیت پرونده را به مرجعی که صالح تشخیص می دهد ارسال می نماید. دادگاه مرجوع الیه، چنان چه ادعای عدم صلاحیت را نپذیرد، اختلاف در صلاحیت نفیی محقق گردیده زیرا هیچ یک از مراجع مزبور خود را صالح به رسیدگی نمی دانند. در این صورت باید پرونده برای حل اختلاف به مرجع حل اختلاف ارسال شود. در گفتار دوم خواهیم دید که مرجع صالح برای حل اختلاف، کدام است. مرجع مزبور، خارج از نوبت به موضوع رسیدگی می نماید. رای مرجع حل اختلاف در خصوص تشخیص صلاحیت لازم الاتباع می باشد (قسمت های اخیر مواد ۲۷ و ۲۸ آیین دادرسی مدنی).

اختلاف در صلاحیت در صورتی اثباتی تلقی می شود که دعوای واحد در دو یا چند مرجع مطرح شود و هر دو یا همگی خود را صالح دانسته و از صدور قرار عدم صلاحیت، علی رغم اطلاع از طرح امر در سایر مراجع، خودداری نمایند (مدنی، ۱۳۷۶، ص ۵۹۴). به عنوان مثال، دعوایی به خواسته مطالبه ثمن معامله به اعتبار اقامتگاه خواننده در دادگاه محل اقامت او طرح شده باشد و همین دعوا به اعتبار محل انعقاد عقد، در دادگاه محل انعقاد نیز که متفاوت از اقامتگاه خواننده است، مطرح شده باشد و هر یک از دو دادگاه، خود را صالح به رسیدگی بدانند. این موضوع، به ویژه ممکن است در مورد طرح دعوا در شوراهای حل اختلاف مطرح گردد که هزینه دادرسی قابل توجه ندارد، ترتیب حل اختلاف اثباتی در قانون پیش بینی نشده است، اما با توجه به ماده ۲۸ و ملاک مواد بند ۲ ماده ۸۴ و ۱۰۳ قانون آیین دادرسی مدنی^۱، می توان راه حل مشکل را ارائه داد. بدین ترتیب که مراجع رسیدگی کننده به دعوای واحد، مکلفند پس از اطلاع، مراتب را جهت تعیین مرجع صالح به مرجع حل اختلاف اعلام نمایند. با توجه به

۱. ماده ۸۴ قانون آیین دادرسی مدنی مقرر می دارد: «در موارد زیر خواننده می تواند ضمن پاسخ نسبت به ماهیت دعوا ایراد کند:

..... ۲- دعوا بین همان اشخاص در همان دادگاه یا دادگاه هم عرض دیگری قبلاً اقامه شده و تحت رسیدگی باشد و یا اگر همان دعوا نیست دعوایی باشد که با ادعای خواهان ارتباط کامل دارد».

ماده ۱۰۳ قانون آیین دادرسی مدنی مقرر می دارد: «اگر دعوای دیگری که ارتباط کامل با دعوای طرح شده دارند در همان دادگاه مطرح باشد، دادگاه به تمام آنها یکجا رسیدگی می نماید و چنانچه در چند شعبه مطرح شده باشد در یکی از شعب با تعیین رییس شعبه اول یکجا رسیدگی خواهد شد. در این مورد این ماده و کلا یا اصحاب دعوا مکلفند از دعوای مربوط، دادگاه را مستحضر نمایند».

ملاک ماده ۱۰۳ قانون آیین دادرسی مدنی، اصحاب دعوا و وکلاء نیز تکلیف دارند مراجع مزبور را مستحضر نمایند. در این موارد اگر دادگاهی که پرونده دوم به او ارجاع شده است، با صدور قرار امتناع از رسیدگی به استناد ماده ۸۹ قانون آیین دادرسی مدنی، پرونده را به دادگاه دارای سبق ارجاع، ارسال کند مشکلی ایجاد نمی‌شود لیکن اگر دادگاه اول و دوم، اصرار بر صلاحیت خود و رسیدگی به دعوا داشته باشند باید مرجع حل اختلاف (حسب مورد دادگاه تجدید نظر یا دیوان عالی کشور)، بین آنها حل اختلاف نماید. در این زمینه، با استفاده از وحدت ملاک قسمت اخیر ماده ۲۸ قانون آیین دادرسی مدنی که مقرر داشته است که در صورتی که دادگاه‌های عمومی، انقلاب یا نظامی به صلاحیت مراجع غیر قضایی از خود نفی صلاحیت کنند یا خود را صالح بدانند، پرونده برای حل اختلاف به دیوان عالی کشور ارسال خواهد شد، باید بر آن بود که هر یک از دو مرجع فوق که خود را صالح به رسیدگی می‌داند، باید از مرجع حل اختلاف، رسیدگی به اختلاف موجود و حل آن از طریق ادغام و ارجاع دو پرونده به مرجع صالح را درخواست کند. برخی معتقدند که رسیدگی در مراجع مزبور که خود را صالح می‌دانند، تا حل اختلاف ادامه می‌یابد (شمس، همان، ص ۴۴۷). در حالی که به نظر می‌رسد تا تعیین تکلیف اختلاف پیش آمده، باید رسیدگی به دعوای مطروحه متوقف شود تا از انجام اقدامات توسط مرجع غیر صالح و اتلاف وقت طرفین و دادگاه، جلوگیری شود.

گفتار دوم: اختلاف در نوع صلاحیت

گاهی اوقات، اختلاف در صلاحیت‌ها از جهت نوع آن (ذاتی، محلی، نسبی) مطرح می‌شود که هر یک از این موارد، در زیر بررسی می‌شود.

الف- اختلاف در صلاحیت ذاتی و نحوه حل آن

در صلاحیت ذاتی، دعوای از لحاظ نوع، صنف و درجه بین مراجع قضایی تقسیم می‌شود (کریمی، ۱۳۸۶، ص ۲۰۴). در قانون و کتب آیین دادرسی مدنی، هیچ تعریفی از اختلاف در صلاحیت ذاتی به چشم نمی‌خورد لیکن با توجه به تبصره ۲ ماده ۲۴۹ قانون آیین دادرسی کیفری،^۱ می‌توان گفت که اختلاف میان مراجع از جهت صنف، نوع و درجه، اختلاف در صلاحیت ذاتی می‌باشد. با توجه به ماده مارالذکر، اختلاف بین مرجع دادگستری و غیر دادگستری،

۱. تبصره ۲ ماده ۲۴۹ قانون آیین دادرسی کیفری مقرر می‌دارد: «صلاحیت مراجع قضایی دادگستری نسبت به مراجع غیر دادگستری و صلاحیت دادگاه‌های عمومی نسبت به دادگاه انقلاب و دادگاه‌های نظامی، همچنین صلاحیت دادگاه بدوی نسبت به مراجع تجدیدنظر از جمله صلاحیت‌های ذاتی آنان است».

اختلاف میان دادگاه عمومی و انقلاب و نظامی و اختلاف بین دادگاه بدوی و مراجع تجدیدنظر مورد بررسی قرار می‌گیرد.

۱- اختلاف بین مراجع دادگستری و غیر دادگستری (اختلاف در صنف مراجع)

در صورتی که یک طرف اختلاف در صلاحیت، دادگاه عمومی یا انقلاب یا نظامی و طرف دیگر، مرجع غیرقضایی باشد خواه هر دو طرف اختلاف در یک حوزه استان باشند و خواه در دو استان مختلف، اختلاف در صلاحیت ذاتی محقق می‌گردد (متین دفتری، ۱، ۱۳۷۸، ص ۱۰۶). در این خصوص می‌توان به دو مقرر قانونی اشاره کرد:

قسمت دوم ماده ۲۸ قانون آیین دادرسی مدنی مقرر می‌دارد: «... هم چنین در مواردی که دادگاه‌ها اعم از عمومی، نظامی و انقلاب به صلاحیت مراجع غیر قضایی از خود نفی صلاحیت کنند یا خود را صالح بدانند، پرونده برای حل اختلاف به دیوان عالی کشور ارسال خواهد شد...». ماده ۱۶ قانون اصلاح پاره‌ای از قوانین دادگستری مصوب ۱۳۵۶ نیز بیان می‌دارد: «در دعاوی حقوقی، دادگاه مکلف است در موارد صدور قرار عدم صلاحیت ذاتی به اعتبار صلاحیت مرجع دیگر، پرونده را مستقیماً به دیوان عالی کشور ارسال دارد. رأی دیوان عالی کشور در تشخیص صلاحیت برای مرجع صادر کننده قرار یا مرجعی که رسیدگی به آن محول می‌شود، لازم‌الاتباع خواهد بود».

سؤالی که مطرح می‌شود این است که آیا با تصویب ماده ۲۸ قانون آیین دادرسی مدنی مصوب ۱۳۷۹، ماده ۱۶ قانون اصلاح پاره‌ای از قوانین دادگستری نسخ گردیده است یا خیر؟

در پاسخ به این سوال، اداره حقوقی قوه قضائیه در نظریه^{۶۶۰} ۱۳۸۱/۱/۲۸ آورده است: «ماده ۲۸ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی مصوب ۱۳۷۹، جایگزین ماده ۱۶ قانون اصلاح پاره‌ای از قوانین دادگستری مصوب ۱۳۵۶ هم هست و لذا از تاریخ لازم‌الاجرا شدن قانون مارالذکر، ماده ۱۶ اخیر الذکر قابل استناد نیست. در امور مدنی، وقتی که دادگاه قرار عدم صلاحیت ذاتی صادر می‌کند با توجه به ماده ۲۸ قانون یاد شده، باید پرونده را به مرجعی که صالح تشخیص داده است بفرستد. در این صورت، اگر دادگاه یا مرجع مرجوع الیه خود را صالح ندانست، برای حل اختلاف به شرح مذکور در آن ماده عمل می‌کند» (زراعت، ۱۳۸۵، ص ۱۴۸).

دیوان عالی کشور به موجب رأی وحدت رویه شماره^{۶۶۰} ۱۳۸۲/۱/۱۹، به این سوال به نحو دیگری پاسخ داده است. این رای مقرر می‌دارد: «دادگاه‌های عمومی و انقلاب و نظامی از

حیث درجه برابرنند. بنابراین در صورت حدوث اختلاف بین آنها در مورد صلاحیت، طبق ماده ۲۸ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی، دیوان عالی کشور حل اختلاف می‌نماید و هرگاه این دادگاه‌ها به صلاحیت مراجع غیر قضایی از خود نفی صلاحیت کنند و یا خود را صالح بدانند، به لحاظ برتری اعتبار قضائی آنها نسبت به مراجع غیر قضایی، نیازی به حدوث اختلاف نبوده و پرونده مستقیماً برای تشخیص صلاحیت به دیوان عالی کشور ارسال می‌شود...».

اگر چه رای وحدت رویه مذکور در حکم قانون بوده و برای دادگاه‌ها، لازم‌الاتباع است و رای وحدت رویه مذکور در واقع، تایید حکم مقرر در ماده ۱۶ فوق‌الذکر است لیکن باید توجه داشت که منطقی‌تر آن است که اگر مراجع قضایی به صلاحیت مراجع غیر قضایی یا بالعکس مراجع غیر قضایی به صلاحیت مرجع قضایی از خود نفی صلاحیت کنند، ابتدا پرونده با صدور قرار عدم صلاحیت به مرجع صالح ارسال گردد. چنانچه این مرجع، ادعای عدم صلاحیت را نپذیرفت، پرونده برای حل اختلاف به دیوان عالی کشور ارسال شود زیرا تا وقتی مرجع مرجوع‌الیه ادعای نفی صلاحیت را نپذیرد اختلافی وجود ندارد تا دیوان عالی کشور حل اختلاف نماید. از لحاظ عملی نیز اتخاذ این رویه، منطقی‌تر و مفیدتر است. فرض کنیم در مورد دعوی به خواسته تغییر نام کوچک، دادگاه عمومی اصفهان، خود را صالح نداند و هیات حل اختلاف مستقر در اداره ثبت احوال را صالح بداند.^۱ در این صورت، با صدور قرار عدم صلاحیت از سوی دادگاه و ارجاع پرونده به اداره ثبت احوال، چنانچه این اداره خود را صالح بداند (که عموماً با توجه به مستدل بودن آرای دادگاه‌ها این‌گونه خواهد بود)، پرونده در اسرع وقت در مرجع صالح (هیات حل اختلاف ثبت احوال) مطرح و اتخاذ تصمیم شده و تکلیف متقاضی تغییر نام مشخص می‌شود، لیکن طبق رای وحدت رویه فوق‌الذکر، چنانچه دادگاه عمومی اصفهان خود را صالح ندانسته و اداره ثبت احوال را صالح بداند، پرونده باید مستقیماً به دیوان عالی کشور ارسال شده و چنانچه دیوان، استدلال دادگاه را بپذیرد، پرونده به اداره ثبت احوال ارجاع شده، قطعاً طی این مسیر، مدتی به طول می‌انجامد و در این مدت، متقاضی بلا تکلیف خواهد بود.

برخی حقوقدانان معتقدند که منظور از «مرجع غیر قضایی» در قسمت دوم ماده ۲۸ قانون آیین دادرسی مدنی «مرجع قضایی غیر دادگستری» است؛ بنابراین اگر مراجع اداری از خود نفی صلاحیت کنند ذی‌نفع باید درخواست خود را در مرجع صالح، مجدداً اقامه کند و بحث

۱. طبق بند ۴ ماده ۳ قانون ثبت احوال و رأی وحدت رویه شماره $\frac{۲}{۶۲/۱/۲۲}$ دیوان عالی کشور، چنانچه نام کوچک شخص، از نام‌های ممنوع باشد، مرجع تغییر نام، اداره ثبت احوال (هیات حل اختلاف) و در غیر این صورت، دادگاه خواهد بود.

اختلاف در صلاحیت متفی است (شمس، ج ۱، ۱۳۸۳، ص ۴۵۲). با توجه به قسمت اخیر ماده ۲۸، این نظر منطقی نمی‌باشد و به نظر می‌رسد که چنانچه مراجع اداری، مثلاً هیات حل اختلاف اداره ثبت احوال در مورد درخواست تغییر نام کوچک، یا اداره ثبت اسناد و املاک در مورد درخواست افراز، خود را صالح ندانند، باید پرونده برای حل اختلاف به دیوان عالی کشور ارسال شود؛ در قسمت اخیر ماده ۲۸ مقرر شده است: «... در صورتی که مراجع قضایی، به صلاحیت مراجع غیر قضایی از خود نفی صلاحیت کنند یا خود را صالح بدانند، پرونده برای حل اختلاف به دیوان عالی کشور ارسال می‌شود». اشکالی که در ماده ۲۸ قانون آیین دادرسی مدنی مصوب ۱۳۷۹ وجود دارد آن است که تکلیف اختلاف بین دادگاه عمومی و دیوان عدالت اداری را مشخص نکرده است؛ سوالی که مطرح می‌شود این است که با توجه به سکوت این ماده، حل اختلاف در این مورد با چه مرجعی است؟

در این خصوص ماده ۴۶ قانون دیوان عدالت اداری مصوب ۱۳۸۶ مقرر می‌دارد: «مرجع حل اختلاف در صلاحیت بین شعب دیوان و سایر مراجع قضائی پس از کسب نظر مشاوران دیوان عدالت اداری، دیوان عالی کشور است». هر چند حدوث اختلاف بین دیوان عدالت اداری و دادگاه نظامی یا انقلاب امری بعید به نظر می‌رسد ولی به هر حال چنانچه اختلافی حاصل شود؛ مرجع حل اختلاف مطابق ماده ۴۶، دیوان عالی کشور خواهد بود، همان گونه که مطابق این ماده، حل اختلاف بین دادگاه عمومی و دیوان عدالت اداری توسط دیوان عالی کشور صورت خواهد گرفت.

رای وحدت رویه شماره $\frac{28}{1364/9/12}$ دیوان عالی کشور مقرر می‌دارد: «ماده ۲۲ قانون دیوان عدالت اداری مصوب بهمن ۱۳۶۰ که موخر از ماده ۱۶ قانون اصلاح پاره‌ای از قوانین دادگستری مصوب خرداد ماه ۱۳۵۶ به تصویب رسیده، علی‌الاطلاق ناظر به حدوث اختلاف بین دیوان عدالت اداری و محاکم دادگستری برای حل اختلاف در دیوان عالی کشور می‌باشد و ظهور بر این امر دارد که اگر هر یک از این دو مرجع به اعتبار صلاحیت مرجع دیگر، نفی صلاحیت کند و مورد قبول طرف واقع نشود، اختلاف محقق می‌گردد، بنابراین قبل از حدوث اختلاف در صلاحیت، موضوع قابل طرح در دیوان عالی کشور نیست».

یک نمونه از آراء صادره از دیوان عالی کشور درباره حل اختلاف در مورد صلاحیت ذاتی بیان می‌شود: در رأی شماره $\frac{3/781}{1372/12/11}$ صادره از شعبه سوم دیوان عالی کشور آمده است:

«قرار عدم صلاحیت ذاتی شماره $\frac{1366}{72/11/3}$ صادره از شعبه ۷ دادگاه حقوقی شهرستان اصفهان، در وضع فعلی پرونده صحیح نیست و موقعیت تأیید ندارد زیرا مطابق ماده ۳۲۶ قانون امور حسبی، مقررات قانون مدنی راجع به تقسیم در مورد تقسیم ترکه جاری است و نیز

مقررات راجع به تقسیم که در این قانون مذکور است، در مورد تقسیم سایر اموال جاری خواهد بود و به موجب ماده ۳۱۳ قانون امور حسبی ناظر به ماده ۳۲۶ همین قانون و رأی وحدت رویه ردیف ۵۹/۲۹ مورخ ۱۳۶۰/۱/۱۵ هیات عمومی دیوان عالی کشور در صورتی که بین مالکین ملک مشاع محجور باشد، تقسیم ملک به توسط نمایندگان آنها در دادگاه به عمل می‌آید و در مورد مطروحه حسب مندرجات نامه شماره $\frac{۲/۱۰۴۳۹}{۶۸/۶/۱۳}$ رئیس ناحیه در ثبت اصفهان که فتوکپی مصدق آن ضمیمه دادخواست تقدیم گردیده، آقای علی ... احد از مالکین ملک مشاع (خواننده ردیف اول دادخواست) غائب مفقودالامر می‌باشد و با عنایت به این که اعلام مزبور از ناحیه مرجع رسمی صورت گرفته و مندرجات نامه شماره $\frac{۲/۱۳۷۳۶}{۷۲/۷/۷}$ اداره ثبت، منقعاتی با آن ندارد و اظهارات خواهان هم نمی‌تواند رافع اثر این اعلام باشد، لذا اقتضاء داشته دادگاه با تعیین وقت و ارسال ثانی دادخواست و ضمانت جهت ابلاغ به خوانندگان، طرفین را جهت رسیدگی دعوت و بر تقدیری که با رسیدگی‌های لازم احراز گردید، در بین مالکین ملک مشاع محجور یا غائب وجود ندارد آنگاه به صدور قرار عدم صلاحیت وفق ماده اول قانون افراز و فروش املاک مشاع به اعتبار شایستگی و صلاحیت واحد ثبتی محل اقدام می‌کرد، بنا به مراتب قرار عدم صلاحیت صادره در وضع حاضر پرونده در خور تأیید نیست و در اجرای ماده ۱۶ قانون اصلاح پاره‌ای از قوانین دادگستری، پرونده جهت اقدام مقتضی و عندالاقضاء رسیدگی و یا صدور قرار شایسته به شعبه هفتم دادگاه حقوقی اصفهان اعاده می‌شود» (نقل از بازگیر، ۱۳۷۶، ص ۱۵۰).

۲- اختلاف بین دادگاه عمومی، انقلاب و نظامی (اختلاف در نوع مراجع)

بر اساس صدر ماده ۲۸ قانون آیین دادرسی مدنی، هرگاه اختلاف بین مراجع قضایی دادگستری در مورد صلاحیت پیش آید، پرونده برای حل اختلاف به دیوان عالی کشور ارسال خواهد شد و رأی دیوان لازم‌الاتباع است. به عبارت دیگر، در صورتی که اختلاف در صلاحیت بین دادگاه عمومی و دادگاه انقلاب باشد یا در صورتی که اختلاف در صلاحیت بین دادگاه انقلاب و دادگاه نظامی باشد، پرونده برای حل اختلاف به دیوان عالی کشور ارسال خواهد شد و رأی دیوان در خصوص تشخیص صلاحیت لازم‌الاتباع است؛ طبق حکم مقرر در ماده مزبور، در صورت ایجاد اختلاف بین دادگاه‌های عمومی و انقلاب یا نظامی در مورد صلاحیت، مرجع حل اختلاف، دیوان عالی کشور خواهد بود ولو اینکه این دادگاه‌ها در حوزه یک استان باشند. البته شایسته بود که حل اختلاف در صلاحیت بین دادگاه‌های مختلف از حوزه یک استان، در صلاحیت دادگاه تجدیدنظر همان استان باشد. ارسال پرونده، به دیوان

عالی کشور و توقف عملی رسیدگی تا حل اختلاف و اعاده پرونده از دیوان عالی کشور هزینه و وقت زیادی را، بی جهت به دادگستری و اصحاب دعوا تحمیل می‌نماید.

در نشست قضایی دادگستری شهرستان نوشهر، فروردین ۱۳۸۰، این سوال مطرح شد که مرجع حل اختلاف بین دادگاه عمومی و انقلاب در دو یا یک حوزه قضایی از یک استان کجاست؟ قضات حاضر اتفاق آرا اظهار نظر کرده اند: «بالتفات به این که ماده ۲۸ قانون آیین دادرسی مدنی، ترتیب حل اختلاف در صلاحیت را در صورتی که از نوع ذاتی باشد بیان کرده است و اختلاف در صلاحیت بین محاکم عمومی با انقلاب، ذاتی است، لذا دیوان عالی کشور مرجع حل اختلاف است».

نظر کمیسیون تخصصی معاونت آموزشی قوه قضاییه درباره نشست مزبور از این قرار است: «در هر صورت حسب ماده ۲۸ قانون آیین دادرسی مدنی، مرجع حل اختلاف دیوان عالی کشور است و در نتیجه نظر اتفاقی مورد تایید است» (زراعت، همان، ص ۱۴۶).

به نظر می‌رسد با وجود صراحت و اطلاق ماده ۲۸ قانون آیین دادرسی مدنی، طرح سوال مذکور، فاقد توجیه بوده است و ماده ۲۸ صراحتاً مرجع حل اختلاف بین دادگاه‌های عمومی و انقلاب را (اعم از اینکه در حوزه یک استان باشد یا نباشد) دیوان عالی کشور اعلام کرده است.

رای وحدت رویه شماره $\frac{۵۷۵}{۱۳۷۱/۳/۲۹}$ هیأت عمومی دیوان عالی کشور درباره اختلاف در صلاحیت ذاتی است و مقرر می‌دارد: «دعوی مالکیت اشخاص حقیقی یا حقوقی نسبت به اموالی که با حکم دادگاه‌های انقلاب اسلامی مصادره شده از جمله دعاوی حقوقی می‌باشد که رسیدگی آن در صلاحیت خاصه دادگاه‌های عمومی حقوقی است و دادگاه‌های انقلاب اسلامی بر اساس حکم قطعی دادگاه‌های حقوقی که بر مالکیت مدعی صادر شود، مستنداً به اصل ۴۹ قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران و قانون نحوه اجرای آن مصوب سال ۱۳۶۳ در مورد رد مال به صاحب آن اقدام می‌نمایند. بنابراین آرای شعب ۲۲ و ۲۳ و ۳۲ دیوان عالی کشور که رسیدگی به دعوی مالکیت اشخاص را در صلاحیت دادگاه‌های عمومی حقوقی تشخیص نموده‌اند صحیح و منطبق با موازین قانونی است».

با توجه به مطالب پیش گفته و با عنایت به حکم مقرر در ماده ۲۸ قانون آیین دادرسی مدنی، می‌توان گفت که در ماده ۲۸ مزبور، قانون‌گذار، روش حل اختلاف در صلاحیت ذاتی را مشخص کرده است، زیرا صلاحیت دادگاه عمومی نسبت به دادگاه انقلاب یا نظامی، همچنین، صلاحیت محاکم دادگستری نسبت به مراجع غیردادگستری و بالعکس در زمره صلاحیت‌های ذاتی است و احکام مقرر در ماده ۲۸، همگی در مورد حل اختلاف در صلاحیت ذاتی می‌باشد.

۳- اختلاف بین دادگاه بدوی و مراجع تجدیدنظر (اختلاف در درجه مراجع)

هر گاه بین مرجع عالی و مرجع تالی در مورد صلاحیت اختلاف پیش آید، نظر مرجع عالی لازم الاتباع است؛ به عبارت دیگر هر گاه بین دیوان عالی کشور و دادگاه تجدیدنظر استان یا دادگاه تجدیدنظر استان با دادگاه بدوی در مورد صلاحیت اختلاف شود حسب مورد، نظر مرجع عالی لازم الاتباع است (ماده ۳۰ قانون آیین دادرسی مدنی). در مورد نحوه بروز اختلاف بین دادگاه بدوی و تجدیدنظر یا دادگاه تجدیدنظر با دیوان عالی کشور، کمتر بحثی در کتب آیین دادرسی مدنی مطرح شده است.

برخی حقوقدانان گفته اند که در صورتی که بین دادگاه تجدیدنظر استان و دادگاه بدوی حوزه قضائی همان استان اختلاف در صلاحیت حادث شود، با لحاظ ماده ۳۰ قانون آیین دادرسی مدنی، نظر دادگاه تجدیدنظر استان در مورد صلاحیت لازم الاتباع است (شمس، همان، ص ۴۵۱).

برخی دیگر از حقوقدانان معتقدند که ماده ۳۰ قانون مزبور، استقلال قاضی را در مورد اختلاف فی مابین دادگاه تجدیدنظر و محکمه بدوی مخدوش می‌کند. برای نمونه، دادگاه بدوی در ماهیت حکم صادر کرده و دادگاه تجدیدنظر، حکم دادگاه را قرار تلقی و با نقض آن پرونده را جهت رسیدگی مجدد به آن دادگاه عودت می‌دهد. با توجه به ماده ۳۰ قانون آیین دادرسی مدنی، دادگاه تجدیدنظر صدور حکم مجدد را به دادگاه اولیه تکلیف و دادگاه بدوی چاره‌ای جز تبعیت ندارد. بنابراین، چگونه ممکن است دادگاهی که یک بار در موضوع حکم صادر نموده، مجدداً وارد رسیدگی شده و همان حکم یا خلاف آن را صادر کند (مهاجری، ۱، ۱۳۸۶، ص ۵۹).

قابل ذکر است که قبل از تصویب ماده ۳۰ قانون آیین دادرسی مدنی در سال ۱۳۷۹، رأی

وحدت رویه‌ای به شماره $\frac{۶۰۵}{۷۵/۱/۱۴}$ صادر گردید که مقرر داشت: «نظر به مدلول مادین ۳ و ۴ قانون آیین دادرسی مدنی و عموماً قانونی و اینکه اساساً اختلاف بین دادگاه‌ها در امر صلاحیت در مرجع قضایی عالی تر مطرح و حل اختلاف می‌گردد و ماده ۳۳ قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب، بر این اساس ناظر به اختلاف دو دادگاه عمومی واقع در حوزه قضایی یک استان است و در مساله مختلف فیه، دادگاه تجدیدنظر استان و دادگاه عمومی هر دو از خود نفی صلاحیت کرده‌اند، لذا رأی شعبه اول دیوان عالی کشور در این حد که مشعر بر قابل طرح بودن مورد اختلاف در دیوان عالی کشور می‌باشد منطبق با موازین قانونی تشخیص و مورد تأیید می‌باشد. این رأی به موجب ماده واحده قانون مربوط به وحدت رویه قضایی مصوب تیرماه ۱۳۲۸، برای شعب دیوان عالی کشور و دادگاه‌ها در موارد مشابه لازم الاتباع است».

همچنین اداره حقوقی قوه قضاییه در نظریه شماره $\frac{۷/۵۰۹۶}{۷۳/۸/۱۹}$ اعلام داشت: «وقوع اختلاف بین دادگاه تجدیدنظر و شعبه دیوان عالی کشور مصداق عملی ندارد. همین که یکی از شعب دیوان عالی، صلاحیت دادگاه تجدیدنظر استانی را معلوم کرد دادگاه تالی باید از این نظر تبعیت نماید» (زراعت، همان، ص ۱۵۰).

طبق ماده ۷ قانون آیین دادرسی مدنی مصوب ۱۳۷۹، به ماهیت هیچ دعوی نمی‌توان در مرحله تجدیدنظر رسیدگی کرد تا زمانی که در مرحله نخستین حکمی در آن دعوا صادر نشده باشد. با توجه به حکم مقرر در این ماده، ممکن است تصور وجود اختلاف در صلاحیت بین دادگاه بدوی و تجدیدنظر، بعید به نظر برسد؛ در مورد صلاحیت دیوان عالی کشور و دادگاه تجدیدنظر نیز همین تصور وجود دارد. با وجود این، ممکن است در شرایط استثنایی بین دادگاه بدوی و تجدیدنظر یا دادگاه تجدید نظر و دیوان عالی کشور درباره صلاحیت اختلاف حاصل شود. این موضوع در مورد صدور حکم غیابی، تجلی بیشتری دارد. فرض کنیم دادگاه بدوی، حکمی غیابی صادر کرده است که تا ۲۰ روز قابل واخواهی و سپس ظرف ۲۰ روز دیگر، قابل تجدیدنظر باشد. محکوم علیه در مهلت ۲۰ روز اول، دادخواستی به عنوان دادخواست تجدیدنظرخواهی تقدیم کرده و تقاضای نقض دادنامه صادره را کرده است. دادگاه بدوی، دادخواست مزبور را تجدیدنظرخواهی تلقی کرده و پرونده را برای رسیدگی به دادگاه تجدید نظر ارسال کرده است؛ با ارسال پرونده به دادگاه تجدیدنظر، این دادگاه، دادخواست تقدیمی را واخواهی تلقی و دادگاه بدوی را صالح دانسته است. در این صورت، به حکم ماده ۳۰ مزبور، دادگاه بدوی باید از نظر دادگاه تجدیدنظر تبعیت کرده و دادخواست مذکور را واخواهی تلقی و به آن رسیدگی کند. همین موضوع ممکن است در مرحله تجدیدنظر اتفاق افتد، بدین معنا که دادگاه تجدیدنظر ممکن است به صورت غیابی، خوانده را محکوم نماید (ماده ۳۶۴ قانون آیین دادرسی مدنی). حکم صادره، قابل واخواهی در دادگاه تجدیدنظر خواهد بود. چنانچه حکم صادره از احکامی باشد که قابل فرجام خواهی نیز می‌باشد (مانند احکام مربوط به اصل نکاح و طلاق و فسخ آن)، حکم دادگاه تجدیدنظر، ظرف ۲۰ روز قابل واخواهی در همان دادگاه و ظرف ۲۰ روز قابل فرجام در دیوان عالی کشور است. حال اگر محکوم علیه در ۲۰ روز اولیه، دادخواستی به عنوان فرجام خواهی به دادگاه تجدیدنظر تقدیم کند ممکن است همان اتفاقی که در مثال قبلی گفته شد، رخ دهد، یعنی دادگاه تجدیدنظر این دادخواست را فرجام خواهی تلقی کرده و پرونده را به دیوان عالی کشور ارسال کند و دیوان عالی، آن را واخواهی تلقی و دادگاه تجدیدنظر را صالح بداند در این صورت، نظر دیوان عالی برای دادگاه تجدیدنظر لازم الاتباع است.

مورد دیگر که می‌توان برای ایجاد اختلاف بین دادگاه بدوی و تجدیدنظر تصور کرد در مورد عقود غیرحضوری است. فرض کنیم دادگاه عمومی بابل، قرار عدم صلاحیت به شایستگی دادگاه عمومی ساری (محل انعقاد عقد) صادر کرده و دادگاه ساری، ادعای عدم صلاحیت دادگاه بابل را نپذیرد و پرونده برای حل اختلاف به دادگاه تجدیدنظر استان مازندران، ارسال شود. حال، اگر دادگاه تجدید نظر استان مازندران، بر خلاف استدلال دادگاه‌های عمومی بابل و ساری، محل انعقاد عقد را آمل دانسته و پرونده را جهت رسیدگی به دادگاه عمومی آمل ارسال کند، دادگاه آمل ناگزیر باید از نظر دادگاه تجدیدنظر تبعیت کرده و به دعوا رسیدگی کند. البته در امور کیفری به راحتی ممکن است بین دادگاه بدوی و تجدیدنظر در صلاحیت، اختلاف حاصل شود و ماده ۳۰ کاربرد پیدا کند. به عنوان مثال، دادگاه عمومی، در پرونده ای موضوع اتهام را قتل عمد تشخیص و دادگاه کیفری استان (که در عین حال یکی از شعب دادگاه تجدیدنظر می‌باشد) را صالح بداند و پرونده را به دادگاه مزبور ارسال نماید و دادگاه کیفری استان، موضوع اتهام را قتل غیر عمد دانسته و دادگاه بدوی را صالح بداند، در این صورت، نظر دادگاه تجدیدنظر (دادگاه کیفری استان) برای دادگاه تالی لازم الاتباع است.

ب- اختلاف در صلاحیت محلی و نحوه حل آن

اختلاف در صلاحیت محلی در صورتی محقق می‌گردد که محکمه رسیدگی کننده صلاحیت ذاتی دارد، لیکن خود را صالح به رسیدگی نداند و دادگاه هم عرض خود در محل دیگر را صالح دانسته و با صدور قرار عدم صلاحیت، پرونده را به آن محکمه ارسال نماید. عبارت دیگر، اختلاف در صلاحیت محلی وقتی مطرح می‌شود که دو دادگاه از حیث صلاحیت ذاتی برابرند ولی به دلیل اختلاف در محل ومقر دادگاه‌ها در صلاحیت آنها برای رسیدگی به دعوا اختلاف حاصل شود (کریمی، ۱۳۸۶، ص ۲۱۵). دادگاه مرجوع الیه پس از بررسی چنانچه ادعای عدم صلاحیت را نپذیرد، پرونده را برای حل اختلاف به مرجع صالح ارسال می‌کند. ماده ۲۷ قانون آیین دادرسی مدنی، درباره اختلاف در صلاحیت محلی مقرر می‌دارد:

«در صورتی که دادگاه رسیدگی کننده خود را صالح به رسیدگی نداند با صدور قرار عدم صلاحیت، پرونده را به دادگاه صلاحیت دار ارسال می‌نماید. دادگاه مرجوع الیه مکلف است خارج از نوبت نسبت به صلاحیت اظهارنظر نماید و چنانچه ادعای عدم صلاحیت را نپذیرد، پرونده را جهت حل اختلاف به دادگاه تجدید نظر استان ارسال می‌کند. رأی دادگاه تجدیدنظر در تشخیص صلاحیت لازم الاتباع خواهد بود. تبصره- در صورتی که اختلاف صلاحیت بین

دادگاه‌های دو حوزه قضایی از دو استان باشد، مرجع حل اختلاف به ترتیب یاد شده، دیوان عالی کشور می‌باشد».

بنابراین، اگر محکمه‌ای قرار عدم صلاحیت صادر کند و محکمه مرجوع الیه، خود را صالح ندانسته و مرجع سومی را صالح بداند، اختلاف در صلاحیت محلی محقق نمی‌شود بلکه باید قرار عدم صلاحیت به شایستگی محکمه سوم صادر نماید (شمس، همان، ص ۴۴۶). به عبارت دیگر، همانند صلاحیت ذاتی، اختلاف در صلاحیت محلی وقتی تحقق می‌یابد که دو دادگاه در مقابل و روبروی یکدیگر ایستاده و هر کدام دیگری را صالح بدانند.

ماده ۲۷ قانون آیین دادرسی مدنی و تبصره ذیل آن، به دو مطلب اشاره دارد: ۱- اختلاف در صلاحیت محلی و نحوه حل آن در حوزه یک استان؛ ۲- اختلاف در صلاحیت محلی و نحوه حل آن در حوزه دو استان که این دو مورد، به ترتیب بررسی آنها می‌شود:

۱- اختلاف در صلاحیت محلی و نحوه حل آن «در حوزه یک استان»

با توجه به ماده ۲۷ قانون آیین دادرسی مدنی، چنانچه بین دادگاه‌های عمومی از حوزه یک استان اختلاف در صلاحیت محقق شود، حل آن با دادگاه تجدیدنظر همان استان است. با توجه به اطلاق ماده مزبور، مفهوم تبصره ذیل آن و نیز نحوه انشاء ماده ۲۸ قانون فوق الذکر، باید نظر داد که مرجع حل اختلاف در صلاحیت محلی بین دادگاه‌های انقلاب یک حوزه استان نیز دادگاه تجدیدنظر همان استان است (شمس، همان، ص ۴۴۸). به نمونه‌ای از رای صادره از دادگاه تجدید نظر استان تهران، در مورد حل اختلاف بین دو دادگاه عمومی اشاره می‌شود:

خانمی دادخواستی به خواسته طلاق به دادگاه عمومی تهران می‌دهد و در این دادخواست، خواننده را مجهول‌المکان اعلام کرده و تقاضای اعمال ماده ۱۰۰ قانون آیین دادرسی مدنی مصوب سال ۱۳۱۸ (ماده ۷۳ قانون جدید)، را کرده، سپس به موجب لایحه‌ای اعلام داشته شوهرش (خواننده دعوی) در مرکز بازپروری قرچک بسر می‌برد، دادگاه عمومی تهران مستنداً به قسمت اخیر ماده ۲۱ قانون آیین دادرسی مدنی (ماده ۱۱ قانون جدید)، قرار عدم صلاحیت به شایستگی دادگاه عمومی ورامین صادر کرد که دادگاه ورامین ادعای عدم صلاحیت تهران را نمی‌پذیرد و پرونده به دادگاه تجدید نظر ارسال می‌گردد که شعبه ۷ دادگاه تجدیدنظر استان

تهران در رأی شماره $\frac{۹۳}{۷۵/۱/۲۷}$ در این خصوص مقرر می‌دارد:

«اگر چه اصل در صلاحیت مراجع قضائی در رسیدگی به دعاوی، صلاحیت دادگاهی است که اقامتگاه مدعی علیه در حوزه آن واقع شده است لکن طبیعی است که این مسئله در تاریخ طرح و اقامه دعوی ملاک است. لذا قطع نظر از آن که مرکز بازپروری و زندان اقامتگاه تلقی می‌شود یا خیر، نظر به این که مدعیه در تاریخ تقدیم دادخواست، مدعی علیه را مجهول

المكان معرفی کرده است و به طبع به دادگاهی مراجعه کرده است که اقامتگاه شخصی ایشان در آن حوزه قرار گرفته است (دادگاه عمومی تهران مجتمع بعثت)، مشخص شدن اقامتگاه مشارالیه موخر بر این مسئله نافذ صلاحیت دادگاهی که ابتدائاً و به نحو صحیح بر اساس مبانی قانونی به آن مراجعه شده نخواهد شد، علیهذا با اعلام صلاحیت دادگاه عمومی تهران (شعبه ۱۴۲ مستقر در مجتمع قضائی بعثت) حل اختلاف می‌نماید» (بازگیر، همان، ص ۸۶).

۲- اختلاف در صلاحیت محلی و نحوه حل آن «در حوزه دو استان»

چنان چه اختلاف در صلاحیت بین دادگاه های عمومی دو حوزه قضایی از دو استان باشد، حل آن به موجب تبصره ذیل ماده ۲۷ قانون آیین دادرسی مدنی، در صلاحیت دیوان عالی کشور است. به عنوان مثال، اگر دادگاه عمومی ساری، قرار عدم صلاحیت به شایستگی دادگاه سمنان صادر کرده و دادگاه سمنان ادعای عدم صلاحیت دادگاه ساری را نپذیرد، پرونده را برای حل اختلاف به دیوان عالی کشور ارسال می‌شود. حل اختلاف در صلاحیت بین دادگاه-های انقلاب از حوزه دو استان و دادگاه نظامی از حوزه دو استان و دادگاه های تجدید نظر دو استان، با دیوان عالی کشور است (شمس، همان، ص ۴۸). این تبصره مقرر می‌دارد: «در صورتی که اختلاف صلاحیت بین دادگاه های دو حوزه قضایی از دو استان باشد، مرجع حل اختلاف به ترتیب یاد شده، دیوان عالی کشور می‌باشد».

در ذیل، نمونه ای از اختلاف حاصله بین دو دادگاه عمومی در حوزه دو استان و حل آن توسط دیوان عالی کشور ذکر می‌شود:

در پرونده‌ای به کلاسه ۱۴۹۷/۸۲ شعبه... مجتمع قضایی شهید بهشتی تهران، خواسته خواهان خانم... قیم محجور... بطرفیت ورثه مرحوم... ابطال سند رسمی یک واحد آپارتمان واقع در تهران، میدان تجریش بوده است. خواندگان دعوا (ورثه مرحوم...) مقیم شهر ساری بوده‌اند و قیم به نمایندگی از طرف محجور، دادخواستی به خواسته ابطال سند رسمی شماره... تنظیمی در دفتر خانه... تهران تقدیم کرده و عنوان کرده است که سند رسمی ملک مذکور بنام محجور بوده که ولی قهری در زمان حیات خود بدون رعایت مصلحت محجور، آن را به ثمن بخش به خود فروخته است و تقاضای ابطال سند رسمی شماره... تنظیمی در دفتر خانه... توسط ولی قهری را کرده است. پس از قریب ۲ سال رسیدگی به دعوا در دادگاه عمومی تهران، دادرس دادگاه با این استدلال که دعوا مربوط به ترکه متوفی است و آخرین اقامتگاه ورثه، ساری بوده است قرار عدم صلاحیت به شایستگی دادگاه عمومی ساری صادر کرده است. با ارجاع پرونده به شعبه... دادگاه عمومی ساری، این دادگاه ادعای عدم صلاحیت دادگاه تهران را نپذیرفته و با این استدلال که دعوا مربوط به ترکه متوفی نیست بلکه ابطال سند رسمی

آپارتمانی است که خواهان مدعی است به صورت غیر قانونی به نام ولی قهری شده است و دعوا مربوط به مال غیرمنقول است، دادگاه تهران را صالح به رسیدگی دانسته است و پرونده را جهت حل اختلاف به دیوان عالی کشور ارسال کرده است که متعاقباً شعبه ۲۵ دیوان عالی کشور، با پذیرش استدلال دادگاه عمومی ساری، دادگاه تهران را صالح به رسیدگی اعلام کرده است. باید استدلال دادگاه عمومی ساری و دیوان عالی کشور را تایید کرد زیرا ماده ۱۲ قانون آیین دادرسی مدنی در مورد تمامی دعاوی مربوط به اموال غیرمنقول، دادگاه محل وقوع مال را صالح دانسته است که این حکم، استثنایی بر قاعده کلی مقرر در مورد صلاحیت محلی (دادگاه محل اقامت خوانده) می‌باشد. ماده ۲۰ قانون مزبور، دعاوی مربوط به ترکه متوفی را تا زمانی که ترکه تقسیم نشده، در صلاحیت دادگاه آخرین محل اقامت متوفی اعلام کرده است. این ماده، منصرف از اموال غیرمنقول متوفی است و در مورد این اموال، طبق ماده ۱۲، دادگاه محل وقوع مال غیرمنقول صالح به رسیدگی خواهد بود کما اینکه در پرونده فوق الذکر، دیوان عالی کشور به این اعتبار دادگاه عمومی تهران را صالح به رسیدگی دانسته است.

ج- اختلاف در صلاحیت نسبی و نحوه حل آن

برخی از حقوقدانان، صلاحیت محلی و نسبی را یکسان می‌دانند (جعفری لنگرودی، ۱۳۸۲، ص ۴۰۸، متین دفتری، ۱، ۱۳۷۸، ص ۲۰۸، احمدی، ۱۳۷۷، ص ۱۶۶). به نظر می‌رسد که مقنن نیز به تبعیت از این حقوقدانان این دو صلاحیت را یکی پنداشته است و لذا عنوان فصل اول باب اول قانون آیین دادرسی مدنی مصوب ۱۳۷۹ را «صلاحیت ذاتی و نسبی دادگاه‌ها» انتخاب و در مواد قانونی مربوطه (مواد ۱۰ تا ۲۵) راجع به صلاحیت ذاتی و محلی مقرراتی را وضع کرده است؛ در حالیکه این دو نوع صلاحیت، دو مقوله مختلف هستند و نباید این دو را یکی دانست. در صلاحیت محلی، بحث این است که بین مراجع دارای صلاحیت ذاتی، مرجع مستقر در کدام محل، صالح به رسیدگی است و حال آن که در صلاحیت نسبی، بحث این است که یک مرجع قضایی تا چه میزانی می‌تواند به دعوا رسیدگی کند و از چه میزانی صالح به رسیدگی به دعوا مطروحه نخواهد بود. به عبارت دیگر، در صلاحیت محلی پس از تعیین و تشخیص صلاحیت ذاتی یک مرجع، باید دید از مراجع موجود در شهرهای (محل‌ها) مختلف، مرجع مستقر در کدام محل، صالح به رسیدگی است، حال آن که در صلاحیت نسبی، برخی مراجع تا میزان خاصی از دعوا را می‌توانند رسیدگی کنند و مازاد بر آن در صلاحیت مرجع رسیدگی است. در صلاحیت نسبی، مرجع صالح از جهت ذاتی و محلی تعیین شده است لیکن برخی مراجع فقط تا میزان خاصی صالح به رسیدگی به دعوا می‌باشند. مثلاً در زمان وجود دادگاه‌های حقوقی ۱ و ۲ (تا سال ۱۳۷۳)، دعوی مطالبه طلب در صلاحیت دادگاه حقوقی محل اقامت

خوانده است. دادگاه حقوقی، صلاحیت ذاتی داشت و دادگاه حقوقی محل اقامت خوانده، صلاحیت محلی داشت ولی دادگاه حقوقی به دو دسته‌ی دادگاه حقوقی ۱ و دادگاه حقوقی ۲ تقسیم می‌شدند و دادگاه حقوقی ۲ فقط تا مبلغ ۲/۰۰۰/۰۰۰ ریال صالح به رسیدگی به دعوا بود و دعاوی مازاد بر ۲/۰۰۰/۰۰۰ ریال در صلاحیت دادگاه حقوقی ۱ بود که این صلاحیت، صلاحیت نسبی بود.

در حال حاضر، صلاحیت نسبی فقط در مورد شورای حل اختلاف مصداق دارد. در سال ۱۳۸۱، با تأسیس شوراهای حل اختلاف، رسیدگی به دعاوی با خواسته ۱۰/۰۰۰/۰۰۰ ریال یا کمتر به این شوراها واگذار شد و دعاوی با خواسته بیش از ۱۰/۰۰۰/۰۰۰ ریال در صلاحیت دادگاه‌های عمومی قرار داده شد. ماده ۷ آیین نامه شورای حل اختلاف مقرر می‌داشت: «شوراها در موارد ذیل صالح به رسیدگی می‌باشند... ۲. حل و فصل دعاوی و شکایت مطروحه با رعایت مراتب ذیل: ۱- کلیه دعاوی راجع به اموال منقول، دیون، منافع، زیان ناشی از جرم، ضمان قهری در صورتی که خواسته دعوی بیش از مبلغ ۱۰ میلیون ریال نباشد...». بدین ترتیب نوعی از صلاحیت نسبی در مورد شوراهای حل اختلاف و دادگاه عمومی پذیرفته شد.

در سال ۱۳۸۷، با تصویب قانون شورای حل اختلاف، و ایجاد صلاحیت برای شوراهای حل اختلاف برای رسیدگی به دعاوی با خواسته ۵۰/۰۰۰/۰۰۰ ریال در شهرها و ۲۰/۰۰۰/۰۰۰ ریال (روستاها) مجدداً صلاحیت نسبی شوراهای حل اختلاف نسبت به دادگاه‌های عمومی پذیرفته شد. ماده ۱۱ قانون شورای حل اختلاف مصوب ۱۳۸۷ مقرر می‌دارد: «قاضی شورا در موارد زیر با مشورت اعضا و شورای اختلاف رسیدگی و مبادرت به صدور رأی می‌نماید: ۱- دعاوی مالی در روستا تا بیست میلیون (۲۰/۰۰۰/۰۰۰) ریال و در شهر تا پنجاه میلیون (۵۰/۰۰۰/۰۰۰) ریال...».

بنابراین، سوالی که مطرح می‌شود این است که هر گاه میان شورای حل اختلاف و دادگاه عمومی یا میان شوراها یا بین شوراها با سایر مراجع قضایی غیر دادگستری اختلاف محقق گردد، چه مرجعی برای حل اختلاف صالح به رسیدگی است؟ در این زمینه باید موارد زیر را از یکدیگر تفکیک کرد:

الف- در خصوص حل اختلاف صلاحیت میان شورای حل اختلاف و دادگاه عمومی، مطابق ماده ۱۷ قانون شورای حل اختلاف و با توجه به صلاحیت عام محاکم دادگستری و موقعیت و درجه دادگاه عمومی نسبت به شورای حل اختلاف، رأی دادگاه عمومی لازم‌الاتباع

است.^۱ به عبارت دیگر، همان‌طور که در صورت اختلاف بین دادگاه عمومی و تجدیدنظر، نظر مرجع عالی لازم‌الاتباع است، در صورت بروز اختلاف بین دادگاه و شورای حل اختلاف، نظر دادگاه به عنوان مرجع عالی برای شورا لازم‌الاتباع خواهد بود. طبق ماده ۳۱ قانون مزبور، دادگاه عمومی مرجع تجدیدنظر از آرای صادره از سوی قاضی شورا می‌باشد.^۲

ب- در مورد اختلاف بین شوراهای حل اختلاف بر اساس ماده ۱۵ قانون مزبور^۳ باید قائل به تفکیک شد:

۱- هرگاه اختلاف بین شوراهای حل اختلاف در یک حوزه قضایی باشد، حل آن با شعبه اول دادگاه عمومی همان حوزه است. بنابراین، اگر بین شعبه ۲ حل اختلاف روستایی بابل با شعبه ۵ حل اختلاف شهری بابل، در صلاحیت اختلاف شود، شعبه اول دادگاه عمومی بابل، حل اختلاف خواهد کرد.

۲- هرگاه بین شوراهای حل اختلاف واقع در حوزه قضایی یک شهرستان یا استان، اختلاف محقق گردد، شعبه اول دادگاه عمومی حوزه قضائی شهرستان مرکز استان صالح به رسیدگی است. بنابراین، اگر بین شورای حل اختلاف بابل با شورای حل اختلاف بابلسر در مورد صلاحیت اختلاف حاصل شود، حل اختلاف با شعبه اول دادگاه عمومی ساری (مرکز استان) خواهد بود.

۳- در مورد شوراهای واقع در دو استان، حل اختلاف با شعبه اول دادگاه عمومی شهرستان مرکز استانی است که ابتداً به صلاحیت شورای واقع در آن استان اظهار نظر شده است. بنابراین، اگر بین شورای حل اختلاف دامغان با شورای حل اختلاف شهر ساری درباره صلاحیت اختلاف شود، چنانچه ابتداً پرونده در شورای حل اختلاف دامغان، مطرح شده باشد، شعبه اول دادگاه عمومی شهرستان سمنان باید حل اختلاف کند ولی چنانچه ابتداً پرونده در شورای حل اختلاف ساری مطرح شده باشد، شعبه اول دادگاه عمومی ساری حل اختلاف خواهد کرد.

۱. ماده ۱۷ قانون شورای حل اختلاف مقرر می‌دارد: «در صورت بروز اختلاف در صلاحیت بین شورا و مراجع قضائی، نظر مرجع قضائی لازم‌الاتباع است.»

۱. «... مرجع تجدیدنظر از آراء قاضی شورا دادگاه عمومی همان حوزه قضایی می‌باشد.»

۲. ماده ۱۵ قانون شورای حل اختلاف مقرر می‌دارد: «در صورت اختلاف در صلاحیت محلی شوراها به ترتیب زیر اقدام می‌شود:

الف- در مورد شوراهای واقع در یک حوزه قضائی، حل اختلاف با شعبه اول دادگاه عمومی همان حوزه است.

ب- در مورد شوراهای واقع در حوزه‌های قضائی یک شهرستان یا استان، حل اختلاف با شعبه اول دادگاه عمومی حوزه قضائی شهرستان مرکز استان است.

ج- در مورد شوراهای واقع در دو استان، حل اختلاف با شعبه اول دادگاه عمومی شهرستان مرکز استانی است که ابتداً به صلاحیت شورای واقع در آن استان اظهار نظر شده است.»

ج- در مورد اختلاف بین شورا با سایر مراجع قضایی غیر دادگستری بر اساس ماده ۱۶ قانون اخیرالذکر^۱ باید قائل به تفکیک شد:

۱- در صورت بروز اختلاف بین شورا با سایر مراجع قضایی غیر دادگستری در یک حوزه قضایی، حل اختلاف با شعبه اول دادگاه عمومی حوزه قضایی مربوط است. بنابراین، اگر بین شورای حل اختلاف بابل با هیئت حل اختلاف مستقر در اداره کار بابل درباره صلاحیت اختلاف شود، شعبه اول دادگاه عمومی بابل باید حل اختلاف کند.

۲- اگر اختلاف مزبور در حوزه‌های قضایی مختلف یک استان باشد، حل اختلاف با شعبه اول دادگاه عمومی مرکز همان استان است. بنابراین، اگر بین شورای حل اختلاف بابل با کمیسیون ماده ۱۰۰ شهرداری بابلسر درباره صلاحیت اختلاف شود، شعبه اول دادگاه عمومی ساری (مرکز استان) باید حل اختلاف کند.

۳- اگر اختلاف فوق‌الذکر در حوزه دو استان باشد، حل اختلاف با شعبه اول دادگاه عمومی شهرستان مرکز استانی است که ابتداً به صلاحیت شورای واقع در آن استان اظهار نظر شده است. بنابراین، اگر بین شورای حل اختلاف ساری با هیئت حل اختلاف مستقر در اداره کار دامغان درباره صلاحیت اختلاف شود، چنانچه ابتداً پرونده در هیئت حل اختلاف دامغان اظهار نظر شده باشد، شعبه اول دادگاه عمومی شهرستان سمنان باید حل اختلاف کند ولی چنانچه ابتداً پرونده در شورای حل اختلاف ساری اظهار نظر شده باشد، شعبه اول دادگاه عمومی ساری حل اختلاف خواهد کرد.

با توجه به سکوت قانون شورای حل اختلاف و با توجه به وحدت ملاک ماده ۲۷ قانون آیین دادرسی مدنی، در صورتی که شورای حل اختلاف خود را صالح به رسیدگی نداند، باید با صدور قرار عدم صلاحیت، پرونده را به مرجع صالح ارسال نماید.

نتیجه

اختلاف در صلاحیت وقتی محقق می‌شود که یک مرجع قضاوتی برای رسیدگی به امری، از خود نفی صلاحیت کند یا خود را صالح به رسیدگی در امری بداند که در مرجع دیگری، مطرح رسیدگی است. بر خلاف اعتقاد برخی از حقوقدانان، باید دانست که صلاحیت محلی با صلاحیت نسبی تفاوت دارد. در صلاحیت محلی پس از تعیین و تشخیص صلاحیت ذاتی

۳. ماده ۱۶ قانون شورای حل اختلاف مقرر می‌دارد: «در صورت بروز اختلاف در صلاحیت شورا با سایر مراجع قضایی غیر دادگستری در یک حوزه قضایی، حل اختلاف با شعبه اول دادگاه عمومی حوزه قضایی مربوط است و در حوزه‌های قضایی مختلف یک استان، حل اختلاف با شعبه اول دادگاه عمومی شهرستان مرکز همان استان است. در صورت تحقق اختلاف شورا با مراجع قضایی واقع در حوزه دو استان، به ترتیب مقرر در بند «ج» ماده ۱۵ این قانون عمل خواهد شد.»

یک مرجع، باید دید از مراجع موجود در شهرهای (محل ها) مختلف، مرجع مستقر در کدام محل، صالح به رسیدگی است، حال آن که در صلاحیت نسبی، برخی مراجع تا میزان خاصی از دعوا را می‌توانند رسیدگی کنند و مازاد بر آن در صلاحیت مرجع رسیدگی است.

اختلاف در صلاحیت به سه دسته تقسیم می‌شود: اختلاف در صلاحیت ذاتی، اختلاف در صلاحیت محلی و اختلاف در صلاحیت نسبی. در صورت بروز اختلاف در صلاحیت ذاتی، حل اختلاف با دیوان عالی کشور است. چنانچه مرجع قضایی به صلاحیت مرجع غیرقضایی از خود نفی صلاحیت کند، طبق ماده ۲۸ قانون آیین دادرسی مدنی و رای وحدت رویه صادره از دیوان عالی کشور، پرونده به دیوان ارسال می‌شود و در صورت تایید دیوان، پرونده به مرجع غیرقضایی ارسال می‌شود. بدین ترتیب، قبل از بروز اختلاف، دیوان بعنوان مرجع حل اختلاف اظهار نظر می‌کند. بهتر و منطقی تر آن است که در این مورد، ابتدا پرونده با صدور قرار عدم صلاحیت به مرجع غیر قضایی ارسال شود و در صورت بروز اختلاف، دیوان حل اختلاف کند. اصلاح ماده مزبور در این زمینه، ضروری است. در مورد اختلاف در صلاحیت محلی، چنانچه مراجع مختلف در حوزه یک استان باشند، حل اختلاف با دادگاه تجدیدنظر آن استان است و در صورتی که مراجع، در حوزه دو استان باشند، حل اختلاف با دیوان عالی کشور است. با تصویب قانون شوراهای حل اختلاف در سال ۱۳۸۷، ممکن است بین شورای حل اختلاف و مرجع قضایی در مورد صلاحیت نسبی اختلاف شود. در این صورت، اصولاً نظر مرجع قضایی برای شورا لازم الاتباع است.

منابع و مأخذ

۱. احمدی، نعمت، (۱۳۷۷)، آیین دادرسی مدنی، چاپ اطلس، تهران.
۲. ارفع نیا، بهشید، شعبانی، محمد مهدی، (۱۳۸۱)، اختلاف در صلاحیت محاکم و نحوه حل آن، انتشارات بهتاب، تهران.
۳. بازگیر، یدالله، (۱۳۷۶)، تشریفات دادرسی در آراء دیوان عالی کشور، صلاحیت و احکام راجع به آن در امور مدنی و جزایی، انتشارات فردوسی.
۴. جعفری لنگرودی، محمد جعفر، (۱۳۸۲)، ترمینولوژی حقوق، کتابخانه گنج دانش، تهران.
۵. دهخدا، علی اکبر، (۱۳۷۷)، لغت نامه، جلد ۱۰، انتشارات دانشگاه تهران.
۶. زراعت، عباس، (۱۳۸۵)، قانون آیین دادرسی مدنی در نظم کنونی، نشر خط سوم.
۷. شمس، عبدالله، (۱۳۸۳)، آیین دادرسی مدنی، جلد ۱، نشر میزان، تهران.
۸. صدرزاده افشار، محسن، (۱۳۸۲)، آیین دادرسی مدنی و بازرگانی، جهاد دانشگاهی.
۹. کریمی، عباس، (۱۳۸۶)، آیین دادرسی مدنی، انتشارات مجد، تهران.
۱۰. متین دفتری، احمد، (۱۳۷۸)، آیین دادرسی مدنی و بازرگانی، جلد ۱، مجد، تهران.
۱۱. مدنی، جلال الدین، (۱۳۷۶)، آیین دادرسی مدنی، جلد ۱، انتشارات پایدار.
۱۲. -----، (۱۳۷۶)، آیین دادرسی مدنی، جلد ۲، انتشارات پایدار.
۱۳. مهاجری، علی، (۱۳۸۶)، شرح قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب، جلد ۱، کتابخانه گنج دانش.

از این نویسنده تاکنون مقالات زیر در همین مجله منتشر شده است:
«حقوق و تکالیف خواهان دعوا در اولین جلسه دادرسی» سال ۱۳۸۷، شماره ۱. «ویژگی ها و شرایط شکلی درخواست دستور موقت در آیین دادرسی مدنی ایران» سال ۱۳۸۹، شماره ۱۰۱.